آزادى و تربيت دينى (با تأكيد بر تربيت دينى كودكان و نوجوانان)

عبدالرضا ضرّابى

(دانش آموخته حوزه علميه و كارشناس ارشد علوم تربيتى)

چكيده

در اين مقال درصدد بيان و تحليل رابطه آزادى و تعليم و تربيت دينى هستيم. در بخش اول، مفاهيم آزادى، تربيت و تربيت دينى را به طور جداگانه از ديدگاه برخى متفكران تعليم و تربيت و فلاسفه مورد بررسى قرار داده و سپس ديدگاه اسلام را در اين باب يادآور شده ايم. در اين بخش، تعريف آزادى از ديدگاه منتسكيو، افلاطون، اريك فروم، كانت، اسپينوزا و روسو ذكر شده، سپس آزادى در اعتقاد اسلامى بيان شده است. در خصوص مفاهيم تربيت و تربيت دينى نيز به همين سان عمل شده است.

در بخش دوم، رابطه آزادى و تربيت دينى ابتدا از نقطه نظر انديشمندان تعليم و تربيت و سپس در ديدگاه اسلام، و با استفاده از آيات و روايات، بررسى و تحليل شده است.

در بخش سوم نيز از دو عنصر مهم ايمان و عشق در جهت تربيت دينى نام برده شده است; زيرا ايمان به خداوند موجب درك عالم هستى و ضامن اجراى هدايت هاى تكوينى و فطريات اخلاقى بوده و عشق اكسير تربيت دينى است و مادامى كه متربّى عشق به دين پيدا نكند تشويق به دين و تبليغ تعاليم دينى مؤثر واقع نخواهد شد. و در پايان، جمع بندى و نتيجه گيرى صورت گرفته است. عمده اختلاف نظر متفكران در شيوه هاى تربيت دينى است و اينكه تعليمات و برنامه هاى دينى بايد از چه زمانى آغاز گردد و ميزان آزادى كودك در اين زمينه به چه ميزان است.

كليدواژه ها: آزادى، اختيار، تربيت، تعليم و تربيت، حدود آزادى، تربيت دينى، ايمان و تربيت دينى، عشق و تربيت دينى، تربيت دينى كودك.

مقدّمه

يكى از ويژگى هاى بشر و از وجوه شخصيت وى «آزادى و اختيار» و قدرت انتخابگرى است. اهميت اين ويژگى در بافت وجودى انسان بدان پايه است كه برخى فصل مقوّم انسان و اساس شخصيت وى را در آزادى او مى دانند; همچون مكتب «اگزيستانسياليسم» كه پيروان آن ويژگى انسان را آزادى وى مى دانند. همچنين پايه تكليف، ثواب و عقاب، زشتى و زيبايى اخلاقى و مسئوليت انسان به اين ويژگى وابسته است و مشروعيت اين امور ناشى از اين ويژگى به ضميمه آگاهى و گرايش است. بنابراين، اختيار و آزادى است كه به تعليم و تربيت و علوم و مكاتب تربيتى، معنا و مفهوم مى بخشد و در اين فضاست كه تعليم به مفهوم خاص انسانى آن جاى مى گيرد.

تعليم و تربيت از آغاز زندگى بشر بر فراز كره خاكى و تصرف او در طبيعت و تأثير وى در جامعه، وجود داشته و همواره شناسايى نيازهاى مادى و معنوى انسان و روش ارضاى آنها از طريق تعليم و تربيت به دست مى آمده و به نسل بعد منتقل مى شده تا به تدريج، دامنه اين شناخت به رشد دانش و فناورى امروزى رسيده است.

تعليم و تربيت نه تنها مى تواند در رشد اخلاقى، عقلانى، رفتارى و حتى جسمانى فرد مؤثر باشد، بلكه وسيله اى براى تأمين نيازهاى حقيقى و مصالح اجتماعى به شمار مى آيد.

با دقت در طبيعت و بافت وجودى انسان، ريشه هاى ضرورت و اهميت تعليم و تربيت را بهتر درمى يابيم; زيرا در نفس آدمى، گرايش به خير و شر نهفته و زمينه هاى صعود و سقوط در نهاد او قرار داده شده است. اما گرايش يا آگاهى به خير و سعادت، به تنهايى سازنده نيست، بلكه بايد سعادت را به دست آورد; زيرا تكامل انسان نيازمند

تلاش، توجه و حركت است و اگر او را رها كنند و به خود واگذارند، انحطاطش شروع مى شود; يعنى ايستايى و سكون وى از حركت به سوى كمال، او را به گم راهى و سقوط مى كشاند.

ويژگى تأثيرپذيرى انسان و سرايت عقايد و عادات و به طور كلى، فرهنگ يك جامعه به معاصران و نسل هاى آينده لزوم تعليم و تربيتى صحيح و اطمينان بخش را كه جامع و فراگير باشد، ثابت مى نمايد; تعليم و تربيتى كه متّكى به وحى الهى باشد و فلاح و صلاح فرد و جامعه و سعادت جهانى و جاويد انسان ها را به ارمغان آورد.

بخش اول. مفهوم شناسى

1. مفهوم آزادى

«آزادى» يكى از بزرگ ترين نعمت هاى الهى و طبيعى ترين حق آدمى است. در اين باره، بيانى رساتر و گوياتر از سخن ژرف اميرالمؤمنين(عليه السلام) سراغ نداريم كه فرمود:

«ولا تكن عبد غيرك فقد جعلك اللّه حرّاً»;1 بنده غير مباش، زيراى خداى تبارك و تعالى تو را آزاد آفريد.

مفهوم لغوى آزادى گرچه بسيار روشن و بديهى است، اما به همان ميزان در تعريف حقيقى و حدود آن ابهام و اختلاف نظر بسيارى وجود دارد، به گونه اى كه مى توان گفت بشر به همان مقدارى كه در ميدان عمل براى آزادى مبارزه كرده، در تعريف آن و تعيين حدود آن مجادله نموده است.

بيشتر كسانى كه از آزادى سخن گفته اند آن را «نبودن مانع» تعريف كرده اند. بيشتر فلاسفه سياسى دوران معاصر از تامس هابز تا هرلد لسكتى اين تعريف را پذيرفته اند. هابز فيلسوف قرن هفدهم انگلستان در كتاب لوياتان2 مى نويسد:

آزادى نبودن مانع است و منظور من از مانع آن چيزى خارجى است كه از جنبش جلوگيرى كند. به اين معنى مى توان آزادى را در مورد جانداران غيرعاقل و موجودات بى جان نيز به كار برد...3

حكما و جامعه شناسان حقوقى، آزادى را همواره با محدوديت مشروع اجتماعى همراه دانسته، آن را به معناى زندگى در چارچوب قوانين تعريف نموده اند.4

منتسكيو در تعريف آزادى مى گويد:

آزادى يعنى انسان حق داشته باشد هر كارى را كه قانون اجازه داده انجام دهد و آنچه كه قانون منع كرده، مجبور به انجام آن نباشد، لذا اگر مرتكب اعمال خلاف قانون شود، ديگر آزادى نخواهد داشت (يعنى بايد حق آزادى از او سلب شود)، حد اعلاى آزادى آنجاست كه آزادى به حدّ اعلا نرسد.5

الكسيس كارل معتقد است:

در يك منطقه اگر بتوانيم آزادى مطلق خود را با اطمينان خاطر اعمال كنيم، در قسمت ديگر آزادى دير يا زود براى ما فاجعه به بار مى آورد.6

افلاطون نيز چنين اظهار داشته است كه:

از افسارگسيختگى بى اندازه كه مردم آن را آزادى مى نامند ستمگران پديد مى آيند. به همان آسانى كه نهالى از ريشه مى رويد، اين گونه آزادى ملت را به يوغ بندگى مى برد.7

اريك فروم در تعريف مفهوم آزادى آورده است:

معناى آزادى به حسب درجه آگاهى انسان از خويش به عنوان موجودى مستقل همواره متغير است. اگر انسان را تنها در ابعاد فيزيكى و نيازهاى طبيعى و حيوانى او خلاصه نماييم، آزادى به معناى لاقيدى در پرورش تن و اشباع غرايز و شهوات و در نتيجه، فرو رفتن در منجلاب خودپرستى و خودخواهى و تباهى روح و معنويت است و اگر انسان را داراى دو بعد مادى و معنوى دانسته و معنويت را در حيات او اصل بدانيم مسلماً آزادى معنا و تفسيرى ديگر پيدا مى كند.8

از ديدگاه كانت، آزادى يعنى: استقلال عمل از هر چيزى به غير از قوانين اخلاقى.9

انسان آزاد از نظر اسپينوزا كسى است كه تنها به حكم عقل زندگى مى كند.10

ژان ژاك روسو كه از فلاسفه تعليم و تربيت نيز محسوب مى شود عقيده دارد:

پيروى از هوا و هوس خود نوعى بردگى است، تنها اطاعت از قانونى كه خود انسان براى اصلاح خودش وضع كرده آزادى محسوب مى شود.11

تعاريف گوناگون و درك متفاوت از آزادى موجب شده است كه نه تنها در قلمرو ذهنى، بلكه در قلمرو عينى نيز آنچنان كه شايسته اين واژه است، نتوانيم آن را تصور و درك كنيم و در جهت مصداق آفرينى آن گام برداريم. از اين رو، در برخى خانواده ها، بى بند و بارى، سقوط ارزش ها و ناهنجارى هايى را به عنوان آزادى قلمداد مى كنند و استبداد را به عنوان روشى براى جلوگيرى از انحراف و آسيب ديدن فرزندان با محروم كردن آشكار آنان و اعضاى خانواده از حقوق انسانى مجاز مى شمرند، به اين باور كه مبادا آنها با برخوردار بودن از آزادى هاى سالم و حياتى به انحراف كشيده شوند و آسيب ببينند.

آنچه مسلّم است اينكه آزادى يك آرمان و آرزوى مطلوبى است كه هر انسانى آن را مى خواهد و مى جويد. انسان به شدت علاقه مند است كه در تصميم هاى خود براى نيل به مقاصدش، آزاد باشد و كسى در كار او مداخله نكند و بر سر راه او مانع نشود.

آزادى درباره موجودى مصداق دارد كه قدرت حركت داشته باشد و بتواند مسير خود را انتخاب كند و بپيمايد. هرچند به نظر مى رسد كه آزادى ابتدا در انديشه ظاهر مى شود، ولى مادام كه به شكلى ظهور نكند و به خارج از ذهن سرايت نداشته باشد، مصداق پيدا نمى كند.

آزادى در اسلام

در اعتقاد اسلامى، انسان اساساً عبد خداوند سبحان است. نه تنها انسان، بلكه همه موجودات مملوك و مخلوق آفريدگار جهانند.

خداوند علاوه بر خالقيّت، ربّ العالمين نيز هست و ربوبيت، كه در تكوين عالم اعمال شده، مستلزم ربوبيت تشريعى نيز هست. عبوديت انسان لازمه وجود اوست; زيرا هر معلولى وجود ربطى دارد:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.)(فاطر: 15)

انسان از خود چيزى ندارد و هر آنچه در اختيار اوست افاضات و موهبت هاى الهى است. پس چگونه مى تواند آزاد كامل باشد؟ در حقوقى كه براى انسان بر مبناى اسلام اثبات مى شوند اصل اول «عبوديت» است و انسان در پيشگاه خداوند مسئول. اما خداوند به انسان آزادى و فرصت داده است تا به اختيار خود، خط مشى و هدف خود را انتخاب كند.

حدود آزادى در اسلام

دليل آزادى در اسلام اين است كه انسان براى اين خلق شده است كه بارفتاراختيارى خودش به كمال مطلوب برسد. انسان به عنوان بنده خداوند، در مسير زندگى به سوى هدفى والا در حركت است و مدام در صحنه آزمون است:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا.)(ملك: 2)

انسان در انتخاب نوع عمل آزاد است و مى تواند مطابق فرمان حق عمل كند، يا طبق اميال و هوس هاى خود كه توان ضبط يا رها كردن آنها رانيز داراست، عمل نمايد.

(وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَاوَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ)(آل عمران:145)

در جهان بينى اسلامى، زندگى منحصر به حيات دنيا نيست و استمرار پيدا مى كند و هر كس نتايج اعمالى را در دنيا داشته است، در آخرت مى گيرد.

(وَ مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً) (اسراء: 19); هر كس اراده آخرت كند و كوشش خود را متوجه آن گرداند و ايمان داشته باشد، سعى او مقبول خواهد افتاد.

(كُلّاً نُمِدُّ هَـؤُلاء وَهَـؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّكَ) (اسراء: 20); ما به هر كدام كه دنيا يا آخرت را برگزيده است، از عطاى خودمان مدد مى رسانيم.

اينكه خداوند به انسان آزادى انتخاب داده است تا به كمال برسد، يك اصل است. اما استفاده از اين اصل نامحدود نيست; زيرا اگر يك فرد روى زمين بود هيچ مانعى در پيش نداشت. اما خداوند انسان هاى ديگرى را هم آفريده است و آنها بايد با آزادى در انتخاب به تكامل برسند. اينجاست كه اصطكاك پيدا مى شود. اصطكاك مابين انسان ها موجب وضع قانون براى تعيين حقوق مى شود.

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا الْحَدِيدَ.)(حديد: 25)

چون براى هر يك از انسان ها امكان سوءاستفاده از آزادى هست، بدين روى، قوانينى لازم است تا هيچ يك از افراد از انتخاب آزاد خود سوءاستفاده نكند.

2. مفهوم تربيت

تربيت به يك معنا، نوعى تغيير طبيعت آدمى است و به معناى ديگر، تبعيت از طبيعت در معناى وسيع آن. برخى از دانشمندان تربيت را تبديل قوّه ها به فعليت دانسته اند. اين عده مى گويند: انسان در آغاز نوزادى مجموعه اى از قوّه هاست، اگر كسى بتواند اين قوّه ها را به فعليت برساند، كار چنين شخصى تربيت خواهد بود. برخى ديگر، تربيت را عبارت از استخراج نيروها و استعدادهاى درونى انسان مى دانند و معتقدند كه مربّى واقعى كسى است كه بتواند نيروهاى سرشار انسانى را استخراج نمايد. و از اين رو، انسانى تربيت يافته است كه ذخاير وجودى او شناسايى و استخراج شده باشد.

علما و متفكران هر علم به مناسبت، مفهوم خاصى را از تربيت مدّنظر قرار داده اند:

از نظر فلاسفه و علماى اخلاق، تربيت هنر رهبرى و هدايت انسان در سازندگى و آموزش اوست. به عبارت ديگر، تربيت پروردن قواى جسمى و روحى انسان براى وصول به كمال مطلوب است.

روان شناسان رفتارگرا تربيت را عملى عمدى و آگاهانه و داراى هدف مى دانند كه از سوى فرد بالغ به منظور ساختن، پروردن و دگرگون كردن انجام مى گيرد. و از اين رو، كوششى است براى ايجاد تغييرات، رشد و نمو و به فعليت رساندن استعدادها و قواى پنهانى فرد.

از نظر جامعه شناسان، تربيت عبارت است از: انتقال سنن و آداب و رسوم، مهارت ها و فرهنگ يك جامعه به اعضاى جوان تر.

افلاطون و ارسطو بيشتر جنبه اخلاقى تربيت را مدّنظر قرار داده اند. افلاطون عادت هاى نيك و ابتدايى ترين احساسات يعنى لذت، مهر و الم و كينه را كه در مراحل گوناگون با عقل كودك هماهنگ مى شود، تربيت مى داند. ارسطو نيز با تأكيد بر تربيت اخلاقى، توجه خاصى به مواظبت پيش از تولد و بازى هاى كودكان دارد. به نظر وى، غرض از تعليم و تربيت در غايت، ايجاد فضيلت در انسان است كه كسب آن نيز در اختيار انسان مى باشد.

دانشمندان اسلامى، تربيت را وسيله اى مى دانند براى ساختن مستمر و به عمل آوردن آدمى، كه حاصل آن داشتن انسانى است متفكر، مؤمن، متعهد و مسئول كه در برابر محيطْ ارزياب و منتقد و در جنبه رفتار، عامل به يافته هاى مكتب است. به عبارت ديگر، تربيت اسلامى يعنى احياى فطرت خداآشناى انسان و پرورش ابعاد وجود او در جهت حركت به سوى كمال بى نهايت.

3. تربيت دينى

از جمله نيازهاى اصيل و شگفت انگيز بشر نياز به معبود، يعنى وجود كامل و آرمانى است كه بشر نواقص وجودى خويش را در وجود او و با اتحاد و اتصال به او تكميل شده مى يابد. نياز به معبود، همان حقيقتى است كه بشر را همواره وادار به پرستش يا اطاعات در حد پرستش از قدرت مافوق خويش كرده است.

از نظر تحقيقات علماى علم اديان، اولين شكل پرستش فتى شيسم (Fetishism) يا «اشياپرستى» بوده با اين اعتقاد كه نيروى مرموز و نامحدودى به نام «مانا» (Mana) در آنها حلول كرده است. پرستش اشيا يا ارواح در تمامى اشكال آن دلالت بر دريافت حضورى و فطرى خدا در متن دل داشته و علامت نياز عميق روانى انسان به داشتن ارتباط با قدرتى فوق همه قدرت ها براى وصول به سكون و آرامش قلب و بهره مندى از زحمات و الطاف او بوده است.

با گسترش ميزان درك و شعور بشر، به ويژه پيشرفت انديشه هاى تجريدى، به تدريج «فتى شيسم» و ديگر اشكال بت پرستى قديم جاى خود را به گرايش و اطاعت بى چون و چراى رهبران بزرگ و مكتب ها و ايسم ها داد و به صورت پرستش سلاطين، نژادپرستى، اومانيسم، سيانتيسم، نازيسم، فاشيسم و مانند آن ظاهر شد.

آنهايى كه در اثر غرور علمى يا با توجه به سوء سابقه متوليان دين در اروپاى قرون وسطا عليه مذهب و شعائر آيين مسيح قيام كردند و حتى وجود شخصى به نام عيسى(عليه السلام) را افسانه خواندند، خود به شيوه اى ديگر به آفرينش مذهبى ديگر پرداختند و به جستوجوى خدا در طبيعت پرداختند. از اين رو، به قول ويل دورانت:

دهه هاى نخستين قرن بيستم پر از بى دينان متديّن بوده است.12

دليل اينكه ديانت و پرستش خدا يا نيروى مافوق طبيعى و تلاش براى داشتن ارتباط با عوالم غيب ريشه در فطرت و ساختمان روانى ما دارد، ثبات و استمرار اصل پرستش و دين دارى و قداست گرايى و احساس قدرتمند مذهبى و وجود دعا، ذكر، صومعه، معبد و بت و رب النوع و آتشكده، نذر و قربانى و جانبازى و فداكارى در جهت اهداف دينى مى باشد.

ساموئل كينگ، جامعه شناس فرانسوى، مى گويد:

كليه جوامع بشرى داراى نوعى مذهب بوده، و مورّخان اوليه از طوايفى نام مى برند كه مذهبى نداشتند، لكن بعداً معلوم شد كه قضاوت آنها ناشى از اين تصور بوده كه مذهب آن طوايف بايستى به مذهب آنها شباهت داشته باشد! و لذا توجه نكردند كه افكار و عقايد خاص آن طوايف خود مذهبى بوده است.13

تربيت دينى آن جنبه از تربيت است كه كودك و نوجوان را با وظايف و شرايع دينى آشنا مى كند، مبانى اعتقادى را در آنان رشد مى دهد، آنان را پايبند به اصول و عامل به فروع بار مى آورد، و فطرت الهى و انسانى آنان را بارور مى سازد.

تربيت دينى به معناى واقعى كلمه، تربيتى است كه از مراحل گوناگون عبور مى كند و هر قدر عميق تر مى شود به همان ميزان از منابع كنترل بيرونى آزادتر مى شود، به گونه اى كه تربيت دينى از انگيزه هاى بيرونى، مادى، جسمى و ابزارى شروع و به انگيزه هاى درونى، معنوى، معرفتى و ارزشى ختم مى گردد. از اين رو، اگر ما در سنين اوليه رشد و به تناسب مراحل تحوّل روانى و ذهنى كودكان، تعليم و تربيت دينى را با پاداش، شوق و محرّك بيرونى همراه كنيم به عنوان مقدّمه تربيت دينى كارى است پسنديده و مطلوب، مشروط به آنكه در اين مرحله متوقف نشويم، و اگر همين روش هاى ابتدايى و محرك هاى مادى را در مراحل بعدى تربيت نيز ادامه دهيم، نه تنها به تقويت تربيت دينى منجر نمى شود، بلكه نتيجه اى وارونه را نيز به دنبال خواهد آورد.

امام خمينى(قدس سره)، غايت بعثت انبيا(عليهم السلام) را تربيت انسان دانسته و مى فرمايد:

كوشش انبيا و ايده بعثت در تمام قرن ها تربيت اين موجود است; اين موجودى كه عصاره همه مخلوقات است و با اصلاح او، اصلاح مى شود عالم، و با فساد او به فساد كشيده مى شود. كوشش انبيا از اول تا آخر، اين بوده است كه اين موجود را به صراط مستقيم دعوت كنند و راه ببرند; نه همان هدايت و گفتن تنها، بلكه راهنمايى و الگو بودن خودشان در اعمال و در افعال و در اقوال.14

اگر به واقع، غايت تربيت انسانى سازندگى روح و تهذيب نفس و اصلاح مناسبات فردى و اجتماعى و تعهد و تقيّد به ارزش هاى اخلاقى و هنجارهاى معتدل جامعه باشد ـ همان گونه كه از گفتارها و نظريات بزرگان فلسفه و دين در اين زمينه برمى آيد ـ قدرتمندترين منبع تغذيه و تكميل ابعاد گوناگون تربيت انسانى و ضامن بقا و استمرار رهاوردهاى تربيتى بشر چيزى جز دين و ارتباط با معبود نيست. ارتباط با معبود تنها منبع حقيقى سكون و آرامش و روان است; اراده را تقويت و غرايز و عواطف را به طور معجزه آسا كنترل مى كند.

دين و عبادت حق پاسخ استوارى است به نياز عقلانى و روانى بشر، و در تمايلات بى حدّ و مرز، مى تواند عامل پايدارى باشد در تفسير و توجيه عمل روزانه او.

اغلب والدين با اين سؤال مواجهند كه تا چه حد بايد به فرزندان خود آزادى و اختيار بدهند؟ و تا كجا بايد او را محدود كنند؟ و بسيار مشتاقند بدانند كه آزادى مطلق يا محدود ـ كدام يك ـ موجب بالا رفتن سطح سلامتى، توان يادگيرى، رشد و شكوفايى فرزندانشان مى شود؟

بخش دوم. آزادى و تربيت دينى

الف. ديدگاه ژان ژاك روسو

روسو در تربيت اخلاقى، به ويژه بر مهفوم «تربيت منفى» تكيه مى كند و مى گويد:

لازم نيست براى كودكان درباره اهميت راستى و درستى داد سخن بدهيم، كافى است دورويى را به آنان نياموزيم و به دروغ گفتن وادارشان نكنيم. به جاى دادن پند و اندرز و نيز منع كردن و بازداشتن، بهتر است، زمينه اى براى حركت، بازى و ورزش پديد آوريم.15

تربيت دينى نيز به هيچ روى، آموختن آداب و احكام نيست، تربيت دينى بيدار كردن محبت و ستايش خداست در انسان، و در اين معناست كه مى گويد:

من هر دينى را خوب مى شمارم، به شرط آنكه پيروان آن خدا را بشناسند و به راستى پرستش كنند.16

وى هيچ گاه بر آن نمى شود تا اميل را چون خود مسيحى يا پيرو دينى معين بار آورد، بلكه كوشش دارد تا حسّ عميق دينى و ايمان به خدا را در او بيدار كند:

اميل آزاد خواهد بود بعدها هر دينى را كه مى خواهد بپذيرد.17

ب. ديدگاه كانت

كانت بررسى جريان تربيت انسان را از فروترين مرتبه آن، يعنى «انضباط»، آغاز كرده و به «تربيت در معناى برخوردارى از فرهنگ و تمدّن»، و سرانجام، به «تربيت اخلاقى» مى رسد.

انضباط كه براى به فرمان آوردن جنبه حيوانى آدمى و رام كردن طبيعت وحشى اوست، نخستين پله نردبان تربيت است; زيرا ميل به آزاد بودن چنان نيرومند است كه وقتى انسان به آن خو گرفت، همه چيز را در راهش فدا خواهد كرد. از اين روست كه هم از آغاز بايد انضباط را در كار آورد; زيرا دگرگون كردن نهاد كسى كه از آغاز لگام گسيخته بار آمده است، در دوره هاى بعدى زندگانى، بس دشوار خواهد بود. چنين كسى براى تن در دادن به هر هوسى آمادگى دارد.

با آنكه تربيت بايد با الزام همراه باشد، ولى هيچ گاه نبايد به صورت وحشيانه درآيد.18

وى در جاى ديگر مى گويد:

از راه انضباط، مى توان و بايد عادت هاى پسنديده پديد آورد; اما اگر اين كار همه زندگانى آدمى را دربر گيرد، او را از آزادى بى بهره خواهد كرد; زيرا به هر نسبت كه عادت ها بيشتر گردند، آزادى و استقلال كمتر خواهد شد.19

نظر كانت درباره دين و آموزش دينى اين است كه دين را بايد در پيوند با اخلاق و كمال معنوى انسان نگريست و نه در آموزش هايى كه بنيادشان بر پديد آوردن احساس ترس و يا اميد به پاداش است:

سرزنش هاى وجدان بى اثر خواهند بود اگر وجدان را نماينده خدا بدانيم. او، كه دادگاهش بر فراز ماست، در درون ما نيز يك كرسى داورى نهاده است. اگر دين با دانستگى اخلاقى همراه نگردد، در خدمت خرافه خواهد بود...

راه حقيقى ستايش خدا همانا طبق اراده او عمل كردن است، و اين چيزى است كه بايد آنجام آن را از كودكان بخواهيم. بايد دقت كنيم كه نه ما و نه كودكان نام «خدا» را بيهوده و بسيار بر زبان نرانيم... ايده خدا بايد هر بار به زبان مى آيد، جان ما را از احترام سرشار كند و اين نام بايد به ندرت، بر زبان آيد و هيچ گاه سبك گرفته نشود.20

ج. ديدگاه پستالوتسى21

پستالوتسى انديشه خود را درباره دين و اخلاق بدين گونه بيان مى كند كه آموزش دينى و اخلاقى بايد بر پايه زندگانى عملى استوار گردد:

انسان آن گاه خدا را مى شناسد كه خود را بشناسد، آن گاه خدا را بزرگ مى دارد كه خود را بزرگ بدارد; يعنى برترين و پاك ترين جنبه هاى طبيعت خود را به كار آورد. هيچ كس نمى تواند تنها از راه گفتار، كسى را به سوى دين هدايت كند. اين كار با كردار ممكن است.

از اين روى، او هيچ گاه به زمزمه مخالفان، و عيب جويى كسانى كه مى گفتند پستالوتسى تعليمات مذهبى را فروگذارده است، اعتنايى نداشت و مى گفت:

آنان كه درباره دين، بيشتر مى ستيزند، كمتر دين دارند، و آنان كه تكيه كلامشان خواندن آيه اى از انجيل است، نزد من اهميتى ندارند.

وى بر آن بود كه:

راه آسمان همان پيمودن راه خود در زمين است، به حسب وظيفه.

و سرانجام آنكه سرچشمه دين و اخلاق و انسان و تربيت را در محبت مى ديد:

بى عشق، انسان بى خداست. و اگر عشق و خدا نباشد، انسان چيست؟

د. ديدگاه فروبل22

فروبل كودكان را مانند نهال هايى مى داند كه طبيعت نيروى حياتى رشد و تحوّل را در درون آنها نهاده است و اين نيروها به طور طبيعى و با پيمودن مراحل طبيعى، جلوه گر مى شوند. از اين رو، نقش تربيت بايد واگذارنده باشد، نه بازدارنده.

فروبل بر آن است كه در ذات هر موجودى، غايتى است كه با او آفريده شده، ولى اين مقصود به خودى خود، واقعيت نمى يابد. اين كار بسته به كوشش و تربيت است. بدين سان، كار تربيت گشودن اين طومار پيچيده و عيان كردن آن معناى درونى و به كار آوردن توانايى هاى نهفته است.

بى هيچ گفتوگو، تربيت يك مقصد دارد و بس. و آن پروردن طبيعت حقيقى و خدايى انسان و نمايان كردن جنبه ابدى و بى پايان اوست در زندگانى. انسان را بايد هم از آغاز تولّد در پرتو اين اصل نگريست.

هـ . ديدگاه اسلام

همان گونه كه ملاحظه شد، بين دانشمندان تعليم و تربيت بحث و گفتوگوست بر سر اينكه برنامه هاى تعليمات و تربيت هاى دينى از چه زمانى بايد درباره كودك اجرا گردند و كودك تا چه حد آزادى دارد تا تحت اين تعاليم قرار بگيرد يا نگيرد.

در مجموع، عده اى معتقدند: كودك تا به حدّ بلوغ و رشد نرسد، استعداد درك آموزش هاى دينى را ندارد و نبايد تحت تربيت دينى قرار گيرد.

گروه ديگرى عقيده دارند: اطفال نيز لياقت و استعداد آن را دارند كه تحت تربيت دينى قرار گيرند و مربّيان مى توانند مطالب دينى را ساده و قابل فهم نمايند و به كودكان تلقين كنند و آنان را وادار سازند كه برنامه هاى آسان دين را انجام دهند تا با افكار و اعمال دينى نشو و نما يابند. اما اين امر نبايد در هيچ مرحله از روى اكراه و اجبار باشد، بلكه مربّيان كودك بايد با در نظر گرفتن شرايط و مقتضيات سنّى و غيرسنّى او، محيطى برايش فراهم نمايند كه بتواند آزادانه و با انديشه خاص خود، به انجام فرايض و اعمال دينى بپردازد.

از مسائل مهم در پرورش مذهبى كودكان و نوجوانان، اين است كه آنان را از افراط و تفريط در عبادت دور بداريم و هيچ گاه آنان را به عبادت زياد مجبور نسازيم. اگر خودشان هم در اين كار زياده روى مى كنند، مربّيان بايد تلاش هاى مذهبى آنان را تعديل نمايند.

امام صادق(عليه السلام) مى فرمايد: روزى پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)مى خواستند نماز بخوانند. امام حسين(عليه السلام) پهلوى آن حضرت ايستاده بودند. وقتى پيامبر خواستند تكبير بگويند، امام حسين(عليه السلام) نتوانستند تكبير بگويند. رسول خدا تا هفت مرتبه تكبير را تكرار كردند تا امام حسين(عليه السلام)توانستند ذكر «اللّه اكبر» را بر زبان جارى نمايند.23

حديث مشهورى از پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) نقل شده است كه مراحل و كيفيت تربيت دينى فرزند را در سه مرحله خلاصه مى كند:

قال النبى(صلى الله عليه وآله): «الولدُ سيّد سبعَ سنينَ، و عبدٌ سبعَ سنينَ و وزيرٌ سبعَ سنين. فان رضيتَ اخلاقَه لاحدى و عشرين، و الاّ فاضرب على جنبه فقد اعذرت الى اللّه.»24

در مرحله اول، به واسطه اينكه كودك در سنين 1ـ7 سالگى موجودى ظريف و ناتوان و در تأمين نيازهاى خويش وابسته است، به شدت به مراقبت و پرستارى نياز دارد. از سوى ديگر، در اين سنين، شخصيت وى شكل مى گيرد. بدين روى، تربيت دينى صحيح در اين مرحله، زمينه ساز و اساس تربيت مراحل بعدى خواهد بود. از اين رو، بنا به ويژگى هاى خاص جسمى و روحى، بهترين وسيله براى پرورش او بازى و سرگرمى است، و تنها از راه نشان دادن عملى اعمال و تكاليف مذهبى و قرار دادن او در محيط معنوى و دينى، بدون اينكه كمترين تذكر قولى به او داده شود و در عين مراقبت از او، مى توان آزادانه او را به تقليد و الگوگيرى در انجام فرايض بزرگ سالان واداشت.

در مرحله دوم كه بين 7ـ14 سالگى بيان شده، كودك به مرحله اى رسيده است كه مى تواند مسئوليت بپذيرد و خوب و بد و ارزش و ضدارزش را تميز دهد. از اين رو، بايد اين سنين حسّاس را غنيمت شمرد و به تعليم و تربيت زبانى و عملى ـ با هم ـ پرداخت و پايه هاى اخلاقى و آداب نيك را در او استوار ساخت. در اين مرحله، كودك بايد در اختيار مربّيان خود باشد و با كنترل دقيق رفتار او، بايد در كارها و تصميم گيرى ها، وى را مورد توجه و احترام قرار داد.

مرحله سوم دوران كارآموزى و تجربه زندگى است. در اين سنين (14 به بالا)، نوجوان يكپارچه شور و عشق و عاطفه است، در دوران استقلال طلبى و آزادى خواهى در سنين هويّت يابى است. اسلام بهترين افرادى را كه مى توانند در اين موقعيت حسّاس به جوان كمك كنند پدر و مادر مى داند. در اين كار، بهترين روش اين است كه والدين فرزندان خود را به صورت وزير و مشاور به كار گيرند و در عين حال، او را در زندگانى و مسائل آن هدايت و راهنمايى كنند.

امام باقر(عليه السلام) مى فرمايد: رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمودند: شالوده دين اسلام بر متانت استوار است. پرستش و عبادت را بر بندگان خدا تحميل ننماييد تا همانند اسب سوارى نباشند كه در اثر شتاب زدگى، نه تنها به مقصد نرسيده، بلكه مركب را هم از دست داده است، بلكه از طريق صحيح و منطقى، بايد افراد را به عبادت خدا واداشت.25

امام حسين(عليه السلام) نيز در اين زمينه مى فرمايند: امكانات ايمانى افراد متفاوتند، بر آنان كه قدرت كمترى دارند نبايد آنچه را قوى تر انجام مى دهد، تحميل كرد.26

بجاست به عنوان حسن ختام اين مبحث به خاطره اى پندآموز در زمينه تربيت دينى كودكان از برخورد امام امّت(قدس سره) بنيانگذار جمهورى اسلامى ايران و الگوى بى بديل عصرمان، از زبان دختر ايشان توجه كنيم:

امام در منزل، با بچه ها بسيار مهربان و صميمى بودند و محيط خانواده ما پر از رفاقت و صميميت بود. در عين حال نيز قاطع و جدّى بودند... هميشه ما را مقيّد مى كردند كه معصيت نكنيم و مؤدّب به آداب اسلامى باشيم. هر قدر در منزل بازى يا شلوع مى كرديم، ايرادى نمى گرفتند; و اگر مى فهميدند كارى كرده ايم كه همسايه ها اذيت شده به شدت اعتراض مى كردند و ناراحت مى شدند كه چرا اين كار را كرديد؟

امام بجز در مسائل شرعى، در بقيه مسائل، خيلى سخت گيرى نمى كردند. كارهاى دينى به ما ديكته نمى شد. در خانوداه، وقتى رفتار امام را مى ديدم، خود به خود در ما تأثير مى گذاشت و همه سعى مى كرديم مثل ايشان باشيم. از نظر دينى، خود ايشان براى ما يك الگو بودند. وقتى كارى را به ما مى گفتند: «انجام ندهيد» و ما مى ديديم ايشان در عمرشان آن را انجام نمى دهند، ما هم تحت تأثير قرار مى گرفتيم.

ايشان در تمام سال، اول اذان نماز مى خواندند، ولى يك بار به ما نگفتند دست از كارتان برداريد، موقع اذان است; دست از بازى تان برداريد و بايستيد براى نماز; ولى مى گفتند: «شما بايد در طول اين ساعت، نماز بخوانيد! واى به حال كسى كه در طول اين ساعت، نماز نخواند! آن وقت بايد از خانه بيرون برود»; يعنى اصلا اولاد آقا نباشد. صبح هم كسى را از خواب بيدار نمى كردند و مى گفتند: خودتان اگر بيدار مى شويد، بلند شويد، نماز بخوانيد. اگر بيدار نشديد، مقيّد باشيد كه ظهر، قبل از نماز ظهر و عصرتان، نماز صبح را قضا كنيد.27

فرزند امام(قدس سره) در مصاحبه اى نيز نقل كرده است:

يادم مى آيد زمانى همسرم از روى عادت خانوادگى، صبح ها دخترم را از خواب شيرين بيدار مى كرد كه نماز بخواند، امام كه در جريان قرار گرفتند، برايش پيغام فرستاد كه «شيرينى اسلام را به مذاق بچه تلخ نكن!» و چقدر اين حرف به جا بود و تأثير عميقى بر روحيه دخترم گذاشت، به طورى كه بعد از آن، خودش سفارش مى كرد كه براى نماز صبح حتماً بيدارش كنيم.28

بخش سوم. ايمان، عشق و تربيت دينى

الف. ايمان و تربيت دينى

اولين اصلى را كه در راه تربيت صحيح با زبان ساده و قابل فهم بايد به متربّى آموخت، «ايمان به خدا» است. احساس خداپرستى در باطن هر انسانى به طور طبيعى وجود دارد. از زمانى كه دستگاه درك طفل به فعاليت مى افتد و حس كنجكاوى در او بيدار مى شود و پيوسته از منشأ و علل اشيا سؤال مى كند، روان پاك و بى آلايش او براى پذيرفتن خالق جهان آماده و مهيّاست و اين طبيعى ترين حالتى است كه خداوند در نهاد هر كودك قرار داده است. مربّى لايق بايد از اين سرمايه فطرى استفاده كند و او را خداشناس پرورش دهد و ايمان به خدا را در او زنده كند.

«ايمان به خداوند»، كه خود احياى بزرگ ترين وجدان فطرى بشر است، آثار و نتايج مهمى در زنده كردن ساير فطريات اخلاقى و سجاياى انسانى دارد و مى تواند همه آنها را با مهم ترين وضعى از قوّه به فعليت درآورد. اولين اثرى كه از احياى معرفت فطرى و ايمان به خداوند آشكار مى گردد كيفيت درك عالم هستى است. كسانى كه به خداوند ايمان دارند، به نداى وجدان اخلاقى توجه مى كنند و به خوبى از اوامرش اطاعت مى نمايند; زيرا آن را الهام الهى و هدايت سعادت بخش خداوند مى دانند. ايمان به خدا و احياى معرفت فطرى ضامن اجراى هدايت هاى تكوينى و فطريات اخلاقى است.

اساساً ايمان به خدا، كه پايه اساسى دين خداست، با پيمودن دو منزل به دست مى آيد: اول منزل عقلى، يعنى اثبات خدا; دوم منزل ايمان.

ايمان واقعى به خداوند تنها توجه به محاسبه علت و معلول عقلى نيست، بايد اين محاسبه علمى تصعيد شود، از منزل عقل به منزل روان و اعماق جان برود و از صورت استدلال خشك عقلانى به حالت سراسر شوق و شور درآيد و به عشق سوزان الهى تبديل شود و در تمام ذرّات وجود آدمى نفوذ نمايد.

نماز يكى از فرايض مهم اسلامى است كه مشتمل بر دو جنبه عقلانى و فوق عقل است. قسمت عقلانى نماز مقرّرات حساب شده و قابل سنجش از قبيل غسل كردن، وضو گرفتن، مباح بودن آب وضو و ترتيب اجزاى نماز است; ولى روح نماز و حقيقت آن با محاسبه عقلى و علمى قابل اندازه گيرى نيست. روح نماز قرب به خداوند و ارتباط روحانى با پروردگار است. نماز معراج مؤمن و مايه صفاى باطن، عامل اطمينان و آرامش روان است. حقيقت غيرقابل سنجش نماز است كه ضمير باطن را از هر ناپاكى و پليدى تطهير مى كند و نمازگزار را از گناه بازمى دارد، و اين همان هدف والاى تربيت انسان است:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ.)(عنكبوت: 45)

نيروى ناسنجيدنى ايمان و قدرت غيرقابل توصيفى كه در باطن نمازگزاران با ايمان به وجود مى آيد به قدرى شديد است كه مى تواند تمام غرايز سركش را مهار كند و از تندروى تمايلات جلوگيرى نمايد و از آدمى انسانى پاك و شايسته بسازد.

حالات روحانى مردان پاك دل و هيجان هاى درونى صاحب دلان در مناجات هاى نيمه شب در پيشگاه خداوند، ناسنجيدنى و غيرقابل توصيف هستند ولى منشأ بزرگ ترين تحوّل روحى و تعالى روانى. شجاعت، مالكيت نفس، صفاى دل، خيرخواهى، فداكارى و خلاصه تمام سجاياى اخلاقى و انسانى در سايه ايمان و در پرتو نورانيت روان به دست مى آيند.

(الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ)(آل عمران: 17)

ب. عشق و تربيت دينى

«عشق» اكسير تربيت دينى است. عشق سازنده زندگى و معنادهنده جهان بيرون و رهايى مطلق آدمى است. بدون عشق رابطه استوار و ماندنى ميان افراد انسانى و ميان انسان و طبيعت، و انسان و خدا وجود نخواهد داشت. تربيت دينى يعنى: عشق به دين.

مادام كه متربّى از درون، عشق به دين را در خود نيافته است، تشويق به دين و تبليغ مفاهيم دينى از بيرون، نه تنها مؤثر واقع نمى شود، بلكه اثر معكوس نيز دارد.29

حضرت على(عليه السلام) مى فرمايند:

«إنّ للقلوب اِقبالا و اِدباراً، فأتوها مِن قَبل اقبالها»;30 دل ها را ميلى است و ادبارى، آنها را از ناحيه ميلشان به دست آوريد.

اساس تربيت انسان به زنده شدن قلب او برمى گردد. مركز تغيير و تحوّل عواطف آدمى قلب اوست. در قلب است كه نور حق مى تابد و خداوند ذاكر را ياد مى كند. از اين رو، برنامه هاى تربيتى بايد مبتنى بر زنده كردن و مجذوب نمودن دل باشد. مربّى بايد آثار شور و وجد و شوق را در دل متربّى احساس كند و پس از آماده كردن زمينه، پيام تربيتى را ارائه نمايد.

در تعليم و تربيت جارى، آنچه كمتر از همه عوامل و شرايط دخالت دارد احوالات درونى متربّى و ناديده گرفتن نيروى عشق وجودى اوست; زيرا تمام روش ها و فنون از طريق برنامه ها و طرح هاى عاريه اى و بيرونى براى تغيير رفتار متربّى مهيّا شده است، بى آنكه توجهى به اميال و نيازهاى او بشود، و حال آنكه اساس و بنياد تربيت، ريشه در تمايلات درونى و آمادگى هاى عاطفى و روانى فرد دارد و بدون اين آمادگى، هرگونه اقدام تربيتى منجر به شكست است. اين تصور غلطى است كه تربيت دينى صرفاً دادن يك مشت اطلاعات دينى و آموزش هاى صورى دين به متربّى است; زيرا اگر اين آموزش ها و اطلاعات و تبليغات دينى با برانگيختگى درونى و شور و شوق عاطفى همراه نشوند، نتيجه معكوس داده و حتى ممكن است تمايلات فطرى متربّى را كه طبيعتاً خداجو و خداپرست است، تضعيف و تحريف نمايند.

نخستين اقدام تربيتى هادى كردن عايق هايى است كه مانع نفوذ پيام تربيت هستند، و تنها راه ذوب كردن اين عايق ها نيروى عشق و علاقه است كه بايد در متربّى به وجود آيد.

ايجاد چنين نيرويى در متربّى دگرگونى بنيادين در وى به وجود آورده، چه بسا از طريق روش هاى عقلانى و استدلالى و آموزشى، بايد ماه ها و سال ها صرف ايجاد اين تحوّل بنيادين نمود.

اين عشق الهامى است از جانب خداوند به روح كه او را وادار به شناخت طبيعتش مى كند تا بشناسد و از اين طريق، شورى در وجود متربّى ايجاد گردد و هر لحظه صدها حجاب از جلوى چشم او برداشته شود.

در عرفان، معرفت درونى و هدايت تكوينى زيربناى معرفت بيرونى و هدايت اكتسابى است، و تا شوق درون حاصل نشود معارف بيرونى و پيام هاى بيرونى مؤثر نخواهند بود; زيرا همه معارف و معادن كمال و هدايت در درون طبيعت آدمى به وديعت نهاده شده اند.

گفته اند: «كار معلمى شور و شوق و هنر است»31، اما آيا اين سه عنصر، كه زاييده وجود و جوهره شخصيت آدمى است، مى توان از بيرون و به طور اكتسابى فراهم آورد؟ و آيا شور و شوق و هنر آموختى اند؟

شايد بتوان علم و فن و روش و اطلاعات تربيتى را از طريق برنامه هاى جارى و آموزش هاى صورى منتقل كرده، اما هرگز نمى توان شور و عشق و هنر و شوق را، كه مايه هاى عاطفى، قلبى و درونى آدمى اند و بايد از درون او بجوشند به طور مكانيكى و اكتسابى به وى آموخت.

سقراط مى گفت: ما همه آبستن حقيقت هستيم، و نقش مربّى و معلم بايد نقش يك قابله باشد. او تنها زمينه مناسب را فراهم مى كند. شرايط بهينه زاياندن، حقيقت را در دل متربّى فراهم مى آورد و كشف و زايش و خلق از آنِ خود متربّى است.32 در واقع، سقراط هدف از تربيت را عشق به حقيقت و زيبايى مى داند و معتقد است: هنر مربّى آن است كه اين عشق و نياز را در متربّى ايجاد كند. كار خداوند هم در تربيت انسان اينچنين است. او آيات و نمودهاى هدايت را در پهنه هستى فراهم آورده است و مسيرهاى متفاوت و متضادى را هم در پيش روى او گذاشته; اما انتخاب و جهت گيرى با خود اوست.

جمع بندى و نتيجه گيرى

آزادى معانى گوناگونى دارد. همه مكاتب فكرى و فلسفى به نوعى انسان را آزاد مى پندارند، اما حدود آزادى در انديشه هاى گوناگون متفاوت است. دليل آزادى در اسلام اين است كه انسان براى اين خلق شده تا با رفتار اختيارى خودش به كمال مطلوب برسد. در جهان بينى اسلامى، زندگى منحصر به حيات دنيا نيست و هركس نتايج اعمال دنيوى خويش را در آخرت مى گيرد. و چون براى هر يك از انسان ها امكان سوء استفاده از آزادى هست، بدين رو، قوانينى لازم است كه افراد از انتخاب آزاد خود سوءاستفاده نكنند.

در خصوص تربيت دينى، با بررسى ديدگاه متفكران تعليم و تربيت، پى مى بريم كه قريب به اتفاق آنها در نوعى تربيت دينى اتفاق نظر دارند و خواهان كمال انسان هستند، اختلاف نظر موجود در شيوه هاى تربيت دينى است و اينكه برنامه هاى تعليمات و برنامه هاى دينى از چه زمانى بايد اجرا شود و كودك تا چه حد آزادى دارد تا تحت اين تعاليم قرار گيرد. از ديدگاه اسلام، در پرورش مذهبى كودكان و نوجوانان بايد آنان را از افراط و تفريط در عبادت دور بداريم و با استفاده از شيوه هاى متفاوت در سنين مختلف و با متانت و صبر و در عين حال با جدّيت، به تدريج كودكان را با مبانى و اصول و احكام دينى آشنا نماييم و با تكيه بر فطرت خداجوى آنان، آنها را به سوى كمال هدايت كنيم. از نظر اسلام، تربيت دينى مادامى محقق مى شود كه متربّى، از درون، عشق به دين را در خود بيابد، آن گاه تشويق به دين و تبليغ مفاهيم مؤثر واقع خواهد شد. نخستين اقدام تربيتى، هادى كردن عايق هايى است كه مانع نفوذ پيام تربيت هستند و تنها راه ذوب كردن اين عايق ها نيروى عشق و علاقه است كه بايد در متربّى به وجود آيد.

پى نوشت ها

1ـ نهج البلاغه، ترجمه فيض الاسلام، ص 929.

2. Leviathan.

3ـ محمود صناعى، آزادى و تربيت، تهران، اميركبير، 1356، ص 9.

4ـ مجتبى هاشمى، تربيت و شخصيت انسانى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1375، ص 131.

5ـ شارل لويى منتسكيو، روح القوانين، ترجمه و نگارش على اكبر مهتدى، تهران، اميركبير، 1362، ص 294.

6ـ الكسيس كارل، راه و رسم زندگى، ترجمه پرويز دبيرى، اصفهان، فردوسى، 1358، ص 65.

7ـ حميد عنايت، بنياد فلسفه سياسى غرب، تهران، دانشگاه تهران، 1364، ص 115.

8ـ اريك فروم، گريز از آزادى، ترجمه عزت اللّه فولادوند، تهران، مرواريد، 1370، ص 35.

9ـ همان، ص 30.

10ـ همان.

11ـ همان، ص 65.

12ـ ويل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زرياب، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، 1369، ص 457.

13ـ ساموئل كينگ، جامعه شناسى، ترجمه مشفق همدانى، تهران، سيمرغ، 1355، ص 190.

14ـ امام خمينى، صحيفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامى، 1362، ج 14، ص 15.

15ـ عبدالحسين نقيب زاده، نگاهى به فلسفه آموزش و پرورش، تهران، طهورى، 1368، ص 121.

16ـ همان.

17ـ همان، ص 122.

18ـ عبدالحسين نقيب زاده، پيشين، ص 135.

19ـ همان.

20ـ امانوئل كانت، تعليم و تربيت، ترجمه غلامحسين شكوهى، تهران، دانشگاه تهران، 1368، ص 114.

21ـ عبدالحسين نقيب زاده، پيشين، ص 148ـ149.

22ـ همان، ص 154.

23ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1362، ج 43، ص 307.

24ـ همان، ج 104، ص 95.

25ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 86، به نقل از: الحديث، روايات تربيتى از مكتب اهل بيت(عليهم السلام)، گردآورنده مرتضى فريد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى،

1366، بخش دوم، ص 255.

26ـ همان.

27ـ محمّدعلى كريمى نيا، الگوهاى تربيت اجتماعى، قم، پيام مهدى (عج)، 1377، ص 204.

28ـ همان.

29ـ ر.ك. بابك شمشيرى، تعليم و تربيت از منظر عشق و عرفان، تهران، طهورى، 1385.

30ـ نهج البلاغه، كلمات قصار ش 312، ص 487.

31ـ مرتضى مطهّرى، تعليم و تربيت در اسلام، قم، صدرا، 1368، ص 180.

32ـ همو، فطرت، قم، صدرا، 1370، ص 52.